

نگاه پیامبری از ارمیا

ارمیا ۲۰، ۱ - ۱۱



خداوندا، تو مرا فریفتی، و فریفته شدم؛ از من نیرومندتر بودی، و غالب آمدی. تمامی روز مضحکه شده‌ام، و هر کس به ریشخندم می‌گیرد. 8 زیرا هرگاه زبان به سخن می‌گشایم، فریاد سر می‌دهم، و ندا می‌کنم که: «خشونت و ویرانی!» زیرا کلام خداوند بر ایم تمامی روز مایه رسوایی و تمسخر شده است. 9 ولی اگر بگویم، «ذکری از او نخواهم کرد، و دیگر به نامش سخن نخواهم گفت»، آنگاه در دلم همچون آتشی سوزان می‌گردد، محبوس در استخوانهایم، و از نگاه داشتنت در درونم خسته شده، توان خودداری بیشتر نخواهم داشت.

10 زمزمه بسیار به گوشم می‌رسد؛ از هر سو وحشت است! دوستان نزدیکم جملگی می‌گویند: «شکایت کنید! بیایید از او شکایت کنیم!» و افتادن مرا انتظار می‌کشند.

می‌گویند: «شاید فریفته شود، آنگاه بر او چیره خواهیم شد، و انتقام خویش از او خواهیم ستاند!» 11 اما خداوند همچون جنگاوری مهیب با من است؛ پس آزاردهندگانم خواهند لغزید و غالب خواهند آمد. به غایت سرافکنده خواهند شد، زیرا که کامیاب خواهند گردید؛ و رسوایی ابدی‌شان هرگز فراموش نخواهد گشت.

ارمیا به آرامی بلند شد و دست‌ها و پای‌ها خود را دراز کرد. در هر عضو بدنش بسیار درد بود. او مانند یک مرد پیر از اتاق بیرون رفت. او به خورشید چشمک زد. او یک بار دیگر آزاد بود. در گذشته به عنوان یک کودک، خدا او را فرا خواند. حتی به عنوان یک کودک، او می‌دانست که خدمت به عنوان نماینده خدا آسان نیست. خدا مجبور بود او را متقاعد کند. و دوباره و دوباره او احساس کرد که او باید یک حرفه دیگر را انتخاب کند. ارمیا وظیفه مشکلی از خدا گرفت. برای مثل آخرین حادثه را ببینید: او مجبور شد کار احمقانه پیش کل قوم انجام دهد. او مجبور شد گلدان گل را پیش پای‌ها قوم داغان کند. اما این هنوز نسبتاً بی‌ضرر بود. چیزی که او باید بگوید، کاملاً متر جر کننده بود. او همچنین باید به تمام مردم بگوید که آنها مانند یک گلدان به خاطر گناهانش ویران خواهند شد. چه کسی دوست دارد چنین خبرهایی را بشنود؟ و روشن شد که مردم چنین پیامی را قبول نخواهند کرد. با این حال، ارمیا مجبور شد این وظیفه را تکمیل کند. خداوند از طریق این پیام چشمگیر، نشان داد که مردم کاملاً در اشتباه بودند. اسرائیلیان در راه اشتباه بود. آنها بت پرستی کردند. حتی فرزندان خود را به آن بت قربانی کرده اند. اما چرا خدا آنها را خودش هشدار نداد؟ یا چرا خدا آن مردم را از بین نبرد. اما اکنون خدا ارمیا را مجبور کرد و باید همه این کارها را انجام دهد. وقتی ارمیا گلدان را انداخت، دید که لب‌های قوم باز شد و او هم دید که چشمانشان از تعجب گشاد می‌شود. آنها گفتند: ما شما را می‌گیریم. شما حق زندگی را از بین بردید. زیرا شما این را گفتید و آن را انجام دادید. سپس او تحت شکنجه بود. در یک بلوک گذاشته شد و تمام بدنش پیچ خورده و از هم جدا شد. باز هم مجدداً سرپرست او را صدا کرد: "آیا شما در نهایت پخش چنین خبر بد را موقوف خواهید کرد؟ به همکاران خود نگاه کنید همه آنها ثروتمند هستند. چرا؟ فقط به این دلیل که آنها احمق نیستند و می‌توانند یک پیام خوشی از خدا را منتشر کنند." همانطور که همیشه بود، در چنین شرایطی، دیگران هم آمدند، او را مسخره کردند. سپس او بی‌هوش بود. او دیگر نمیتوانست درد را تحمل بکند. وقتی بیدار شد، دوباره آزاد بود. او به نور آمد. او شانس دیگری به دست آورد. اما در کنار سوزش عصا و استخوان درد، قلبش درد داشت. چه کسی باید با او صحبت کند؟ چه کسی می‌تواند او را از بدبختی خود تسلی خواهد دهد؟ عمیقترین آرزوی او پایان دادن به همه چیز بود. دیگر حرف خدا را نخواهد گفت. او هم آرزو کرد که مثل انسان عادی زندگی بکند و بدون استرس زندگی خود را در صلح و آرام نگه دارد. او می‌خواست به کسی بگوید. اما چه کسی؟ ... البته کسی بود که همیشه گوش شنوا داشته باشد. این خود خدا بود و قبل از خدا، تمام قلبش را ریخت. او گریه و زاری و ناله کرد و او را

متهم کرد. چرا خدا او را عذاب کرد؟ چرا حتی دوستانش او را ترک کردند؟ چرا کلام خدا فقط باید به او ضربه بزند؟ آیا ممکن نیست که دیگری این کار را بکند؟ در طول مکالمه ارمیا، خداوند صحبت نکرد. او پاسخ نداشت.. تنها کلمه ی سوختن از قلب ارمیا متوقف نمی شود. کلمات او مانند آتش ناپدید می شوند. و او دوباره حرف می زند دوباره و دوباره. او اخبار بد را دوباره پخش خواهد کرد. او دوباره شکنجه خواهد شد. چنین راهی، راهی برای پیامبر است. مطمئناً آسان نیست. هنگامی که کلمه خدا با وضعیت انسانی و گناه مواجه می شود، سازش های ضعیف وجود ندارد. حتی در طول قرن ها و فراتر از کوه های فرهنگی، ما می توانیم با خشم ارمیا همدردی کنیم. آیا خدا مجبور است به این اندازه بی رحمانه برخورد کند؟ بله، پیامبر و خداشناسها مجبورند رنج زیادی بیشتر از هر کس دیگری تجربه بکنند. و در کنار این خشم فراقتی است. آیا خداوند نهایتاً اجازه نداد که ارمیا بتواند آرامش داشته باشد. پاسخ خدا به این سوال پاسخی نیست در عوض، او فقط اجازه می دهد کلمه خود را دوباره و دوباره و دوباره بیاورید. در عوض، او پیامبران دوباره ن فرستد. او حتی گران ترین پسر یگانه خود را فرستد. "پدر اجازه ده تا این فوجان را از من بردار" عیسی از خدا می پرسد. اما راه خدا به طور مستقیم به پایان می رساند. چرا این اتفاق ناگوار افتاد؟ بیایید به قلب ارمیا نگاه کنیم. او می پرسد، او شکایت می کند، دعا می کند و سپس ناگهان روشن می شود..... ارمیا به خدا ایمان دارد ارمیا از پیام بره های دروغین بسیار متفاوت بود. او نمی خواهد تئوری را در میان دیگران گسترش دهد. او نمی خواهد یک پیام خوب را منتشر کند، تا حساب بانکی خودش را تامین بکند. آنچه که او باید بگوید نظر شخصی خودش نیست، او می داند و به آن اعتقاد دارد. آنچه او باید بگوید کلمه خدا است. او، چقدر این کلمه از دهان خدا دوباره لازم است! در آلمان انسانها در مورد آن چه خوب میباشند بسیار صحبت می کنند اما کجا می توانیم ایمان را پیدا کنیم؟ کلیسا باید یک نور برای کل جهان باشد. این همان چیزی است که عیسی خواست. و چه اتفاقی افتاد؟ خود کلیسا باید پنهان شود زیرا مجرمان از میان کلیسا می آیند. و مردان روحانی از کلیسا در اعمال بد گرفتار می شوند. این افراد هیچ بهتر از همهی جنایتکاران دیگر نیستند. در ایران که به اصطلاح کشور خداست، از مذهب سو استفاده می کند تا به مردم ستم کند. و ملاها، به جای گفتن کلام خدا، فقط در مورد 12 امام صحبت می کنند که همگی افراد گناهکار مثل ما هستند. پیام خداوند کجا است؟ و بالاتر از همه، کجا ایمان به خدا باقی مانده است؟ صداهائی که علیه کلام خداوند و علیه اراده خداوند هستند، امروز از بین نمی روند. برخی می گویند که خدا فقط به عنوان یک ابزار سیاسی مورد آزار قرار می گیرد. دیگران می گویند که آن را بی فایده است، زیرا مردم به هیچ وجه اعتقاد ندارند. شاید بیشترین صدای بلند از قلب ما می آید. ما هم آ اغلب کلام خدا را دوست نداریم. و بسیاری از ما کاملاً کلیسا را ترک می کنند. ارمیا توانست از موضع خود در بلوک و در رنج و درد عظیم ادامه دهد. چرا... زیرا او به خدا ایمان آورد. بعداً، در 2 قرننیان، پولس مزمو 116 را نقل می کند و می گوید: «ما باور داریم. بنابراین، صحبت می کنیم همه چیزهایی که ما در اینجا انجام می دهیم زیر یک کلمه «ایمان» است. ما معتقدیم که ما فقط یک انجمن نیستیم که بتواند این یا آن را مورد بحث و بررسی قرار دهد. ما معتقدیم که خدا با ماست و این اراده مقدس او است و نه اراده مان. هنگامی که ارمیا با سوزش عضلات و بدن ضعیفش راه خود را از زندان خارج کرد و کلام خدا را در قلبش سوزاند، چشم او باز شد. او می تواند ببیند چه خواهد اتفاقی می افتد. او همچنین می تواند ببیند چه باید باشد. او همچنان دید که خدا به عنوان یک قهرمان قوی علیه تمام بی عدالتی ها عمل می کند و در نهایت برنده خواهد شد. او این را می دید و ایمان داشت. در متن کتاب مقدس که این هفتگی به خطر دارید، عیسی ا به ما می گوید: «کسی که مشغول شخم زدن باشد و به عقب نگاه کند لیاقت آن را ندارد که برای پادشاهی خدا خدمت کند.» ارمیا این کار را نکرده است. او معتقد بود و راه خدا را فراتر از سرنوشت خود دید. و به جلو دید. بین گذشته و آینده ما امروز ایستاده ایم. پشت سر ما کار بزرگی است. پیش از آن، وعده خداست. همه چیزهایی که در اینجا و اکنون اتفاق می افتد باید از این زاویه دیده شود. از این جهت ما قدرت زندگی می خواهیم. و قدرت ایمان هم داشته باشیم. آمین.